



## چند گزاره در حیات و ممات رئالیسم

← ادبیات ایران در یک سده اخیر، همچون کشتی‌ای بی‌لنگر، در دریای طوفانی دو جریان ادبی نیرومند به این سو و آن سو رفته است، دو جریانی که بادهای سهمگین ادبی در شوروی (تا ۱۳۷۰) و اروپای قاره‌ای و آمریکای شمالی (تا امروز) سهمی مهم در پدید آیی آن داشته‌اند: رئالیسم و ضدرئالیسم. هر چند، تا نیمه این سده، کشاکش بر سربیزی از این دو با پیروزی‌های قاطع‌تر اولی همراه بوده اما هر چه به سده پایانی این قرن نزدیک می‌شویم، دومی توانسته است به بکه‌تاز بی‌رقیب میدان ادبی در ایران بدل شود و رقیب رئالیست خود را به خواری و زبونی بیفکند. ساده‌انگارانه است که، مثل نویسندگان و منتقدان لیبرال مسلک، این پیروزی اخیر را صرفاً به شکست پشتیبانان سیاسی رئالیسم نسبت دهیم. در این دریای طوفانی بسی چیزها زیرورو شده تا ضدرئالیسم در شکل‌های گوناگون آن، بر صدر بنشیند. **این جا، صرفاً از رمان و ادبیات داستانی سخن می‌گوییم** وگرنه در شعر یا دیگر هنرها وضعی دیگرگونه برقرار بوده است.

### پیچیدگی رئالیسم

در ۱۳۳۳ شمسی کتابی منتشر شد که طلایه‌دار نقد اجتماعی به نفع رئالیسم بود. کتاب «رئالیسم و ضدرئالیسم» اثر سیروس پرهام (دکتر میترا) اهمیت زیادی داشت چرا که با خطی پررنگ میان نویسندگان رئالیست و نویسندگان و مکاتب ضدرئالیست جدایی می‌انداخت. این خط جدایی پیش‌فرضی مهم در خود داشت که عناصر و گرایش‌های مختلف اثر را می‌شود به‌شکلی قاطع از عناصر تکنیکی و هنرمندانه جدا کرد. این پیش‌فرض را می‌شود در همه نقدها به ضدرئالیسم در دفاع از رئالیسم دید. رئالیسم قرار بود سمت زندگی واقعی بایستد و به‌شکلی متناقض‌نما، هم بازتاب درست و دقیق آن باشد و هم راهی به دگرگونی آن بگشاید. تولستوی روسی و دیکنز انگلیسی و بالزاک فرانسوی قله‌های جهانی رئالیسم بودند و از بی‌آنها جان اشتاین‌بک آمریکایی و چخوف روسی و دیگران می‌آمدند (برای نمونه، نک. ساچکوف، ۱۳۸۸). در همین جا باید به تمایز مهم اشاره کنیم یعنی مرزبندی رئالیسم با ناتورالیسم کسانی مانند امیل زولا که از قضا بازتاب جالبی در کتاب «رئالیسم و ضدرئالیسم» نیز پیدا کرده است. پرهام می‌نویسد که «همین جاست که تفاوت میان رئالیسم صادق هدایت و ناتورالیسم صادق چوبک پدیدار می‌گردد. هدایت انسان را موجود شریف و بلندپایه‌ای می‌داند که به طرز جبری به کثافت‌های اجتماعی آلوده شده است، حال آن‌که انسانی که در داستان‌های چوبک به چشم می‌خورد جز قوای شهوانی و غرایز حیوانی خود محرک دیگری در زندگی ندارد» (دکتر میترا، بی‌تا). جالب است نه؟ «رئالیسم صادق هدایت»؟ جز تلاش‌های ارانی، سردبیر مجله «دنیا» که احتمالاً نخستین کسی بود که اهمیت صادق هدایت را متذکر شد و طبری که در باب اهمیت آثار او نوشته تا امروز، صادق هدایت یکی از منابع تغذیه و نماد پیروزی ضدرئالیسم بوده است. کدام به اصطلاح منتقد یا نویسنده رئالیستی جرأت می‌کرد (یا حتی می‌کند) که آثار صادق هدایت را همچون آثاری رئالیستی بررسی کند؟

پیچیدگی مواجهه با رئالیسم در همین نقاط است که رو می‌نماید. در همین نقاط است که آشکار می‌شود ادعاهایی مثل «دوران رئالیسم سر آمده است» تا چه اندازه بی‌پایه‌و‌اساس اند. پیچیدگی

رئالیسم را، بیش از هر جای دیگر می‌شود در جدل مشهور میان دو چهره شاخص در نیمه آغازین سده بیستم (در دو دهه آغازین سده سیزدهم شمسی) پی گرفت. جدا از جدل کمترمشهور ارنست بلوخ و گئورگ لوکاج بر سر اکسپرسیونیسم، انتقادهای جدی و کوبنده برتولد برشت در دفاع از رئالیسمی گشاده‌دستانه‌تر و به تعبیر دقیق‌تر، رئالیسمی رئالیستی‌تر به رویکرد تنگ‌نظرانه لوکاج به ترسیم خطی پررنگ میان رئالیسم و ضدرئالیسم بود (نک. جیمسون، ۱۳۹۴). برشت از تولید «چیزهای بی‌پروا و نامتعارف برای پرولتاریا» دفاع می‌کرد «مادامی که به موقعیت واقعی‌اش می‌پردازند». برشت این را علیه کلیشه‌پردازهای دنباله‌روانه «رئالیسم سوسیالیستی» ای بیان می‌کرد که عملاً به ناتورالیسمی خام و ستایش‌گرانه از وضع موجود به‌ظاهر آرمانی تبدیل شده بودند. این رئالیسم سوسیالیستی که لوکاج، به شکلی نانتقادی، از آن دفاع می‌کرد، دیگر حتی رنگ‌وبوی پرشور و سرزنده آثار طلایه‌داران خود، یعنی ماکسیم گورکی و میخائیل شولوخوف، را هم نداشت. برشت می‌نویسد که «رئالیستی بودن یعنی کشف پیچیدگی‌های علت‌معلولی جامعه... و نوشتن از دیدگاه طبقه‌ای که گسترده‌ترین راه‌حل‌ها را برای مشکلات مبرمی ارائه می‌دهد که جامعه انسانی در آنها گرفتار شده، تأکید بر عنصر تکاملی و امکان‌پذیر ساختن امر انضمامی و ممکن ساختن انتزاع از آن» (همان: ۱۱۸). این درک گسترده‌تر از رئالیسم می‌گفت که باید با نقد سبک رئالیست‌هایی مانند بالزاک و تولستوی، رئالیسمی نو خلق کرد؛ رئالیسمی که بتواند پاسخی به مسائل پیچیده اجتماعی و انسانی عصر باشد؛ رئالیسمی که فرمالیستی نباشد. برشت از تجربه اجرای نمایشنامه خود، اپرای سه‌پولی، مثال می‌آورد و می‌نویسد: «کارگران به لباس‌های فانتزی و



محیط به‌ظاهر غیرواقعی اپرای سه‌پولی اعتراضی نداشتند. آنها تنگ‌نظر نبودند. آنها از تنگ‌نظری منتفر بودند (خانه‌هایشان بود که تنگ و کوچک بود)» (همان: ۱۲۲). این رئالیسم دیگرگونه و دربردارنده عناصر ظاهراً نارئالیستی اما عمیقاً متعهد به وجه انتقادی و زایای رئالیسم در تاریخ ادبی ایران در خطی مستقیم و بی‌سنگلاخ پیش‌رفته و برخلاف هیاهوی غالب در این روزها، از قضا، نمونه‌های چنین رئالیسمی در میدان ادبی ایران هنوز هم جزو آثار خواندنی و مردمی و از قضا از آثاری‌اند که رد پای عناصر رئالیستی‌شان را می‌توان در بسیاری از آثاری پیدا کرد که در چند دهه اخیر با ادعای ضدرئالیستی بودن انتشار یافته‌اند. رمان درخشان همسایه‌ها اثر احمد محمود و به‌معنایی دنباله‌های آن یعنی داستان یک شهر، مدار صفردرجه، زمین سوخته و داستان‌های کوتاه او از نمونه‌های چشم‌گیر چنین رئالیسمی‌اند. رمان تنگسیر صادق چوبک از قضا نمونه‌ای دیگر از همین رئالیسمی است که می‌کوشد از چنبره کلیشه‌های رئالیستی بیرون بیاید. همین‌طور می‌توانیم از آثار اسماعیل فصیح مانند لاله برافروخت، زمستان ۶۲ یا شراب خام نام ببریم که کم‌وبیش در چنین چهارچوبی قرار می‌گیرند. از نظر تاریخی، پایان دهه شصت شمسی را ظاهراً باید پایان کام‌یابی هر شکلی از رئالیسم در ایران در نظر بگیریم؛ در نشریات ادبی و سیاسی تقبیح شد و در آثار ادبی سخره‌اش کردند. امروز دیگر کسی ابایی ندارد که آن را، در هر شکل‌اش، «مرده» به حساب آورد.

### مرده‌زنده

گرانث در اثر خواندنی‌اش، رئالیسم، به‌درستی بر این موضوع دست می‌گذارد که کاوش در رئالیسم مشمول مسأله بزرگ‌تر «رابطه زندگی با هنر» است (گرانث، ۱۳۹۷: ۷۸)؛ این دقیقاً آن پرسشی است که همه آن گرایش‌هایی که امروز خود را ضدرئالیست می‌خوانند (چه در میان هنرمندان چه منتقدان)، از زیر پاسخ دادن به آن در می‌روند و وانمود می‌کنند که اساساً چنین پرسشی وجود ندارد. این طفره‌رفتن و خودرا به آن راه‌زدن دیگر جواب نمی‌دهد و دیریازود همه ما، از منتقد تا نویسنده، با سنگینی بار واقعیتی روبه‌رو خواهیم شد که، به طرز غم‌انگیزی، جایش را در ادبیات پیدا نمی‌کند. هر کس که چنین سنگینی‌ای را احساس کند، عملاً، راهی ندارد جز این‌که با مسأله رئالیسم روبه‌رو شود و بی‌تردید راه خود را در آن بیابد. در این جا است که جسد مرده‌پنداشته رئالیسم زنده می‌شود و جهان را به خود می‌خواند.

### منابع

دکتر میترا (بی‌تا)؛ رئالیسم و ضدرئالیسم؛ ج سوم، کابل: مطبعه دولتی (این کتاب جدیداً در انتشارات آگاه بازنشر شده است)

ساجکوف، بوریس (۱۳۸۸)؛ تاریخ رئالیسم؛ ترجمه محمدتقی فرامرزی؛ ج اول؛ تهران: نشر لاهیتا جیمسون، فردریک (گردآورنده) (۱۳۹۴)؛ زیبایی‌شناسی و سیاست؛ ترجمه حسن مرتضوی؛ ج دوم، تهران: انتشارات ژرف

گرانث، دیمیان (۱۳۹۷)؛ رئالیسم؛ ترجمه حسن افشار؛ ج هشتم؛ تهران: نشر مرکز